



IRISEKAI



T.me/IriSekai



instagram.com/IrisSekai

Powker
Hell
Robin

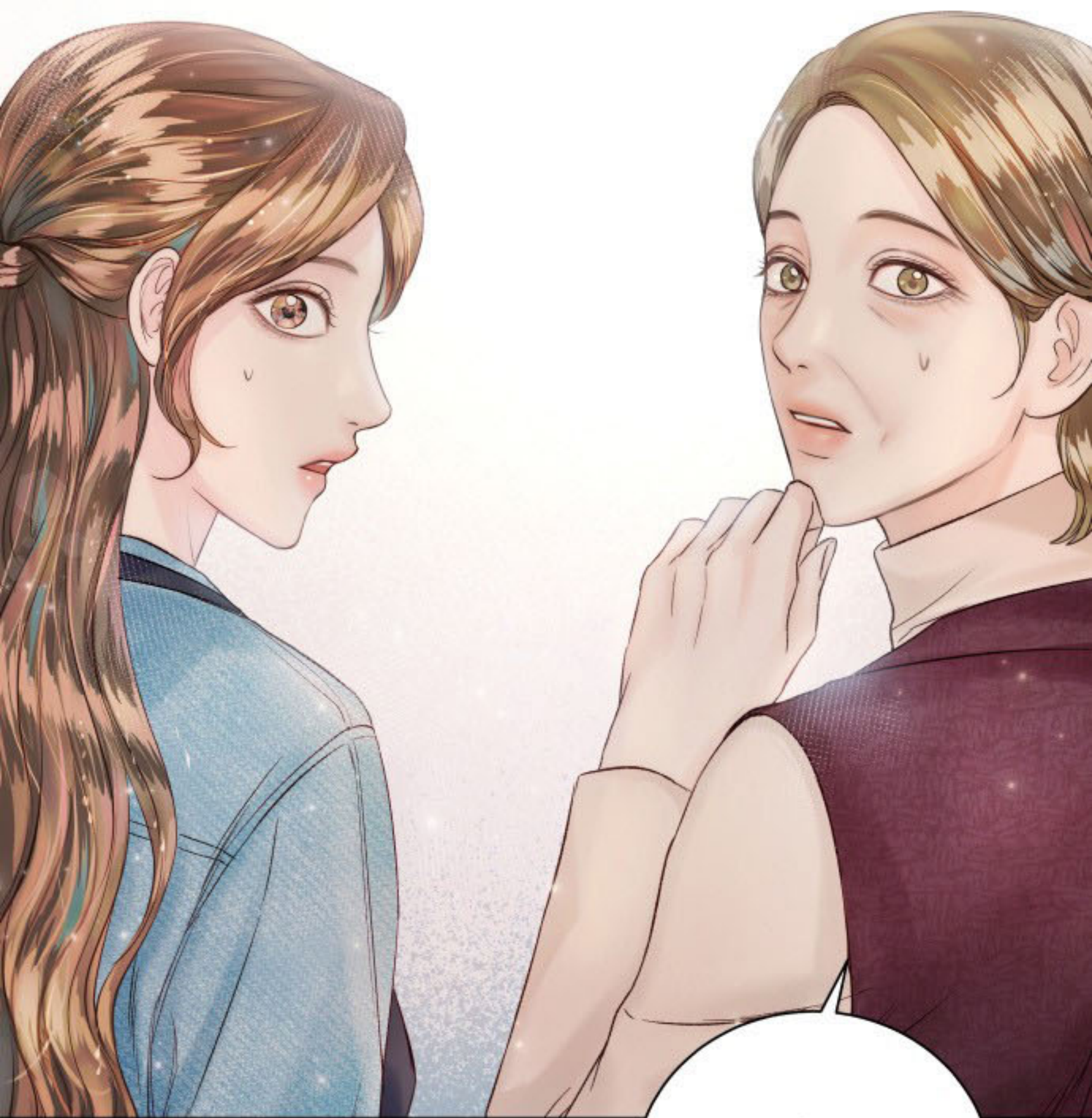
مترجم:

کلینر:

تایپیست:



گفتی چی رو
بهم نگه؟



سون...
سون جه...



اممم...
خب...



.....



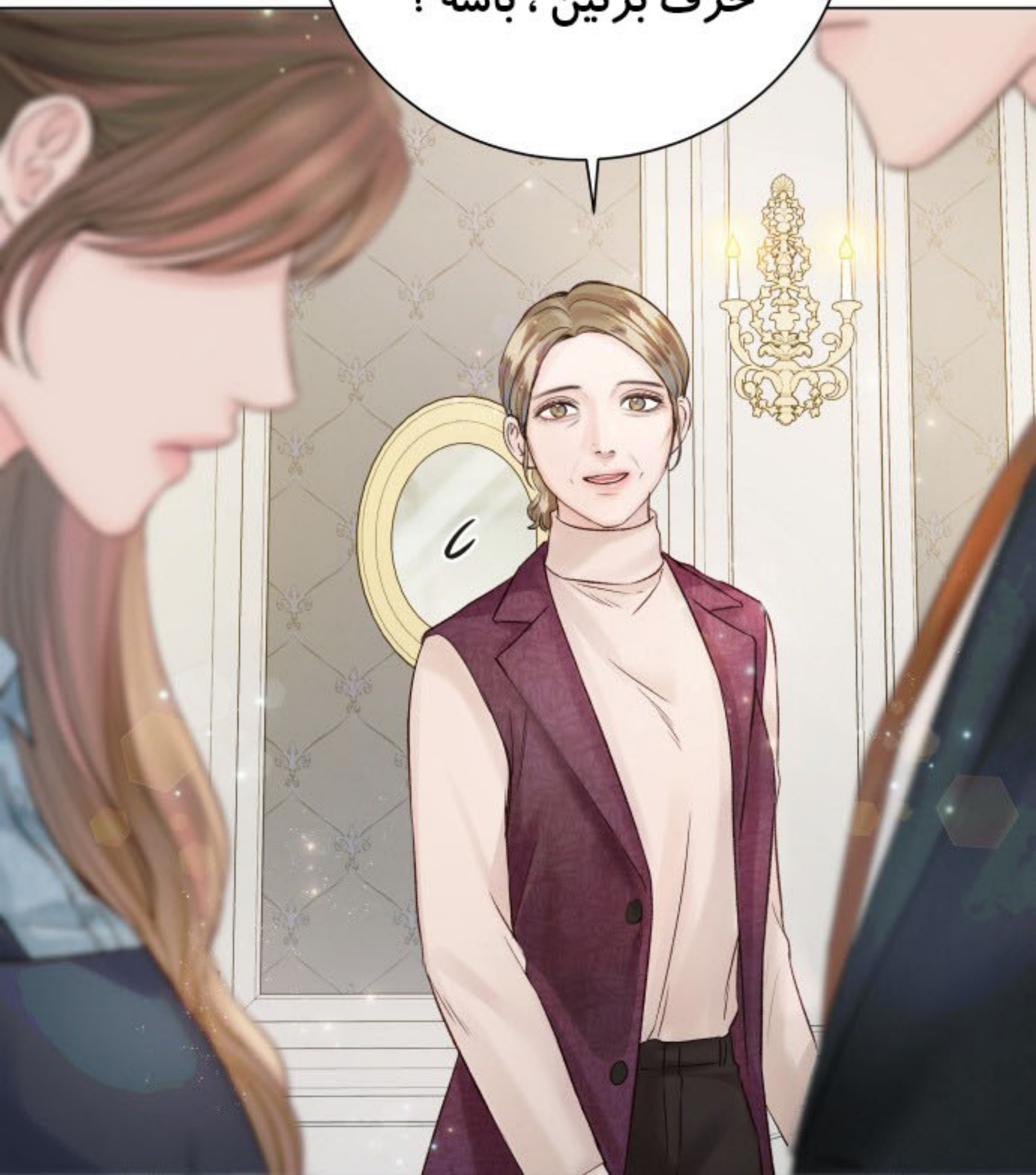
اون پهم گفت
که پختی پیش
نیومده.



ولی پنظر می رسه
پاهم ی سری گیر
و گور هایی دارن
هنوز.



حالا که سون جه هم
اومده ، ميرم که بتونين
راحت با هم خصوصي
حرف بزنين ، باشه ؟



Ek...





چرا اینجایی؟

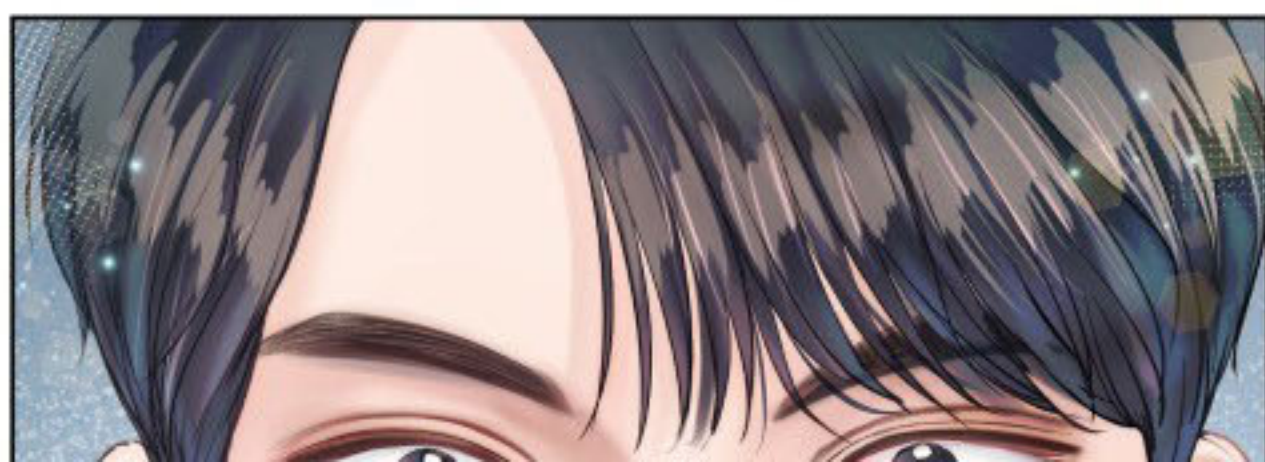


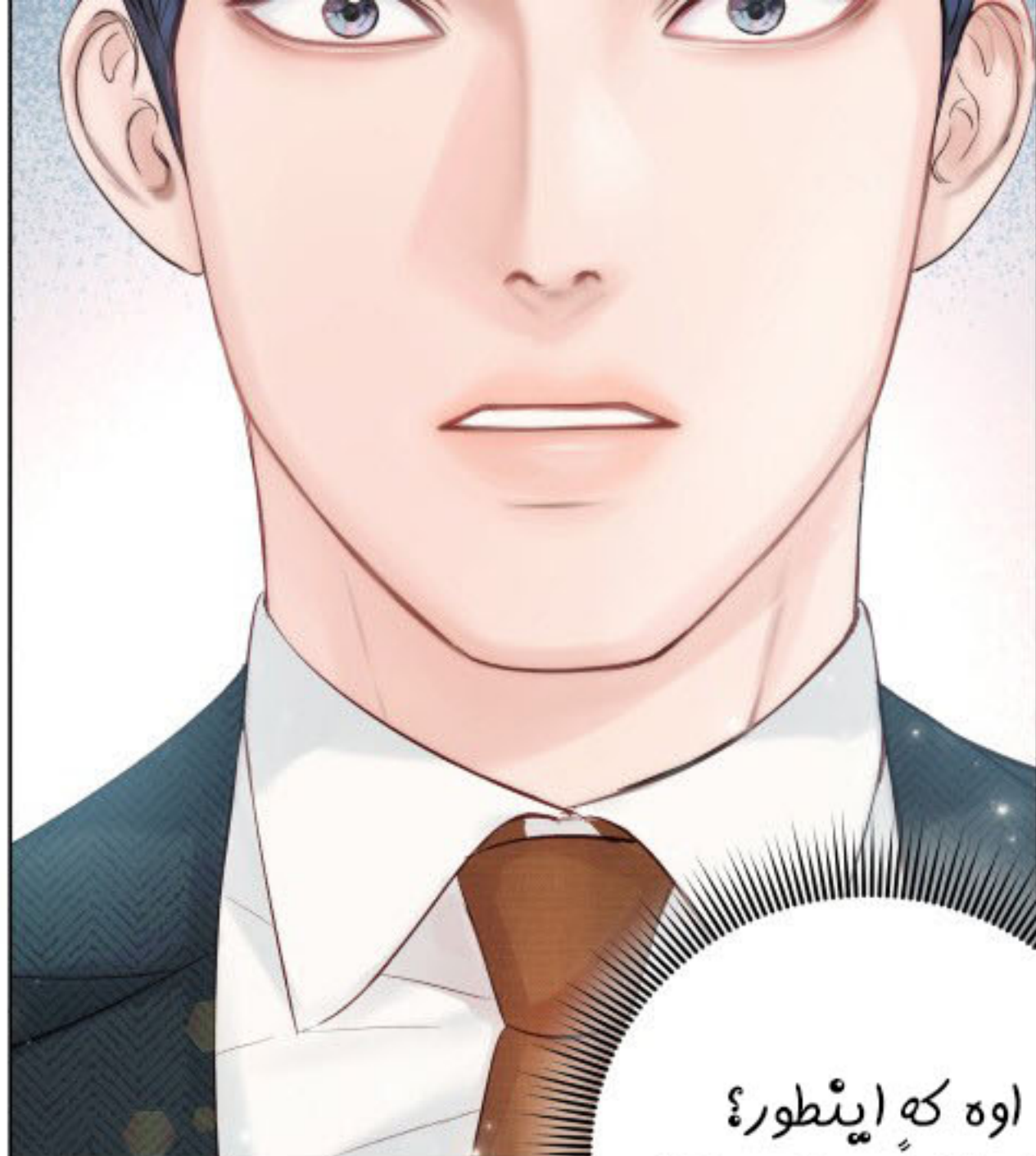
از کجا
می دونستی اینجا؟

بابا بهم پیام داد
که اومدی اینجا.



اوه، که اینطور.





اوه كه اينطور؟
اون واقعا يون وو نه؟



نه نه. اگه ما په
ساکت موندن ادامه
بدیم، همه چی بدتر
میشه.

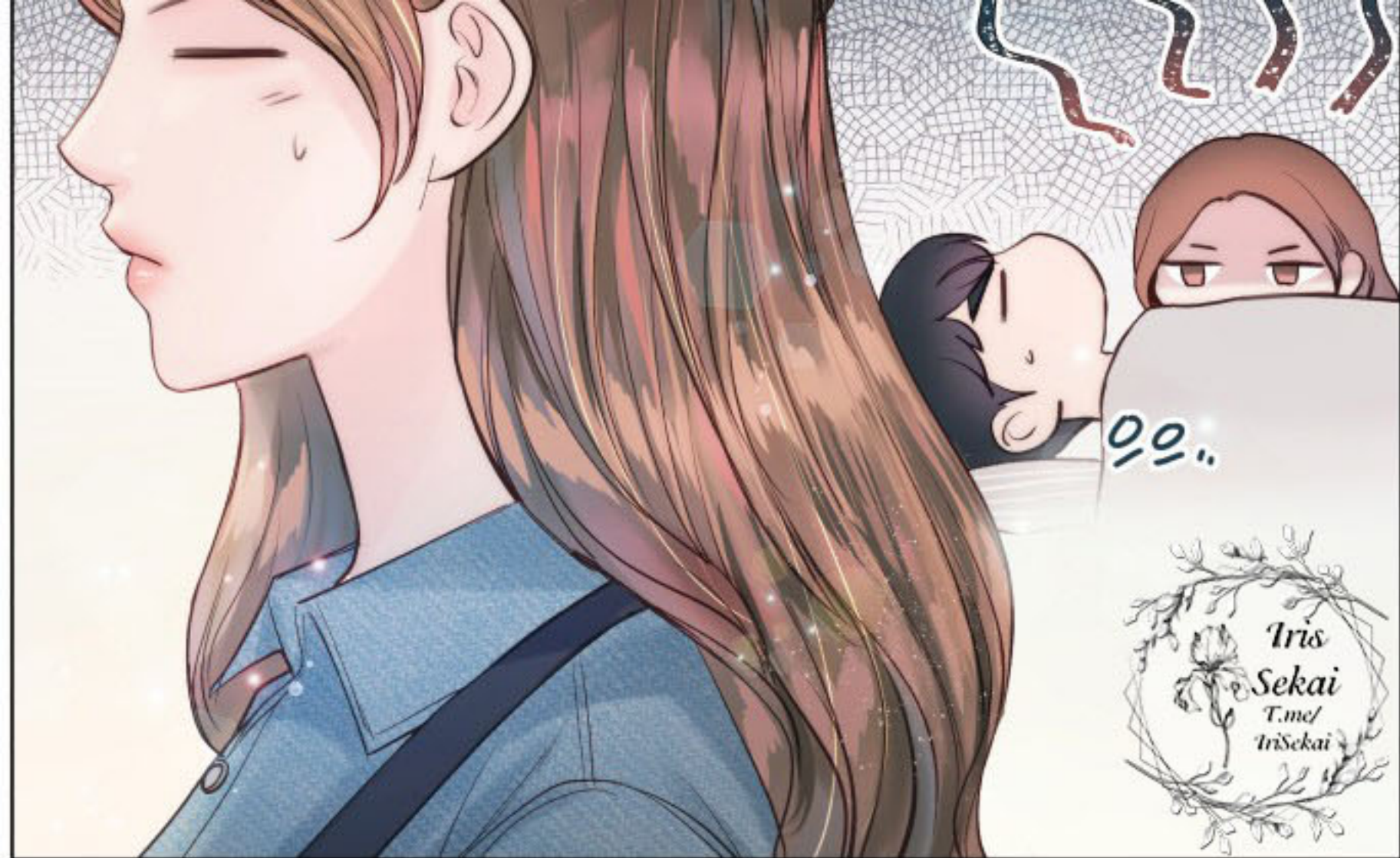
چرا امروز حالمو
نپرسیدی؟



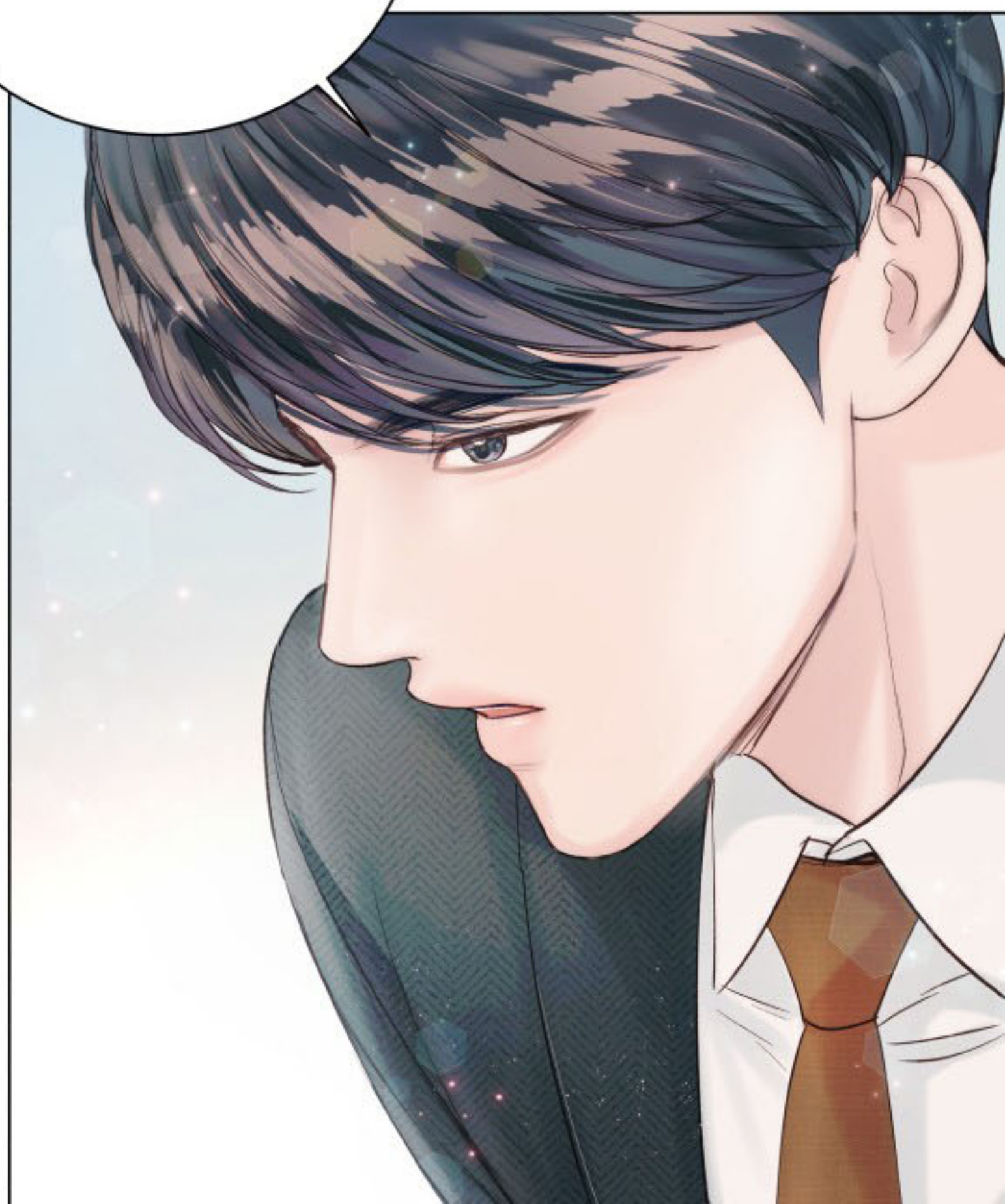
چون بهم
گفتی دیگه اون
کارو نکنم...

راستش،
دیشب هی کشیک
می دادم پراش.





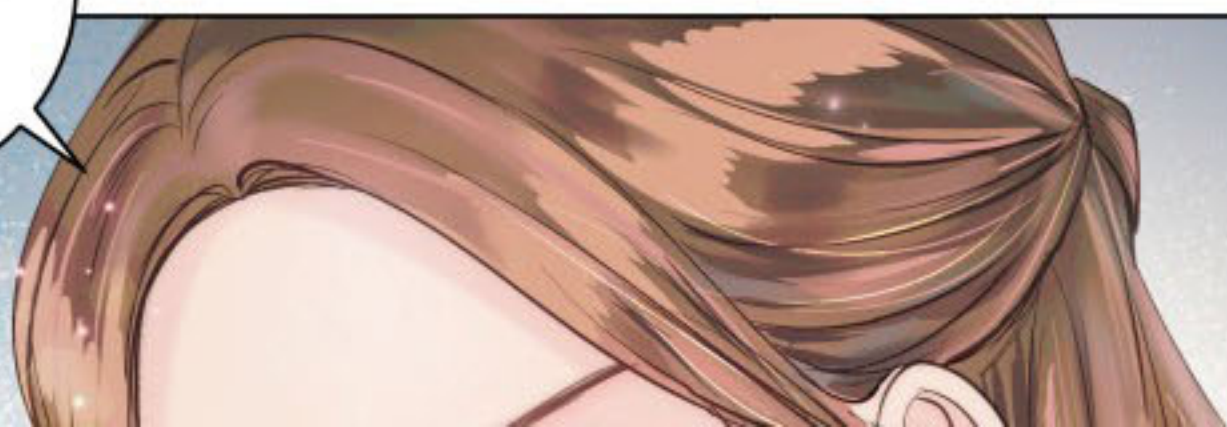
پس به هر
چی که گفتم گوش
کردی؟



چرا داری اینجا
شام درست می کنی؟
تمومش کن.



دیگه چی؟





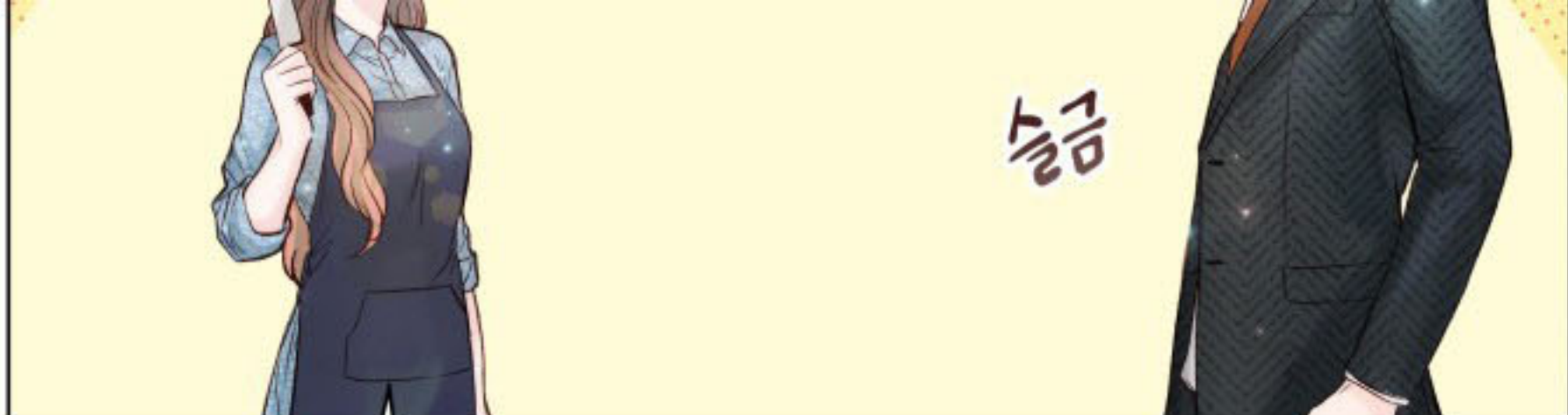


ہی،
دور شو!

ملج یہ چاقو
دارم!

کافیہ؟





کیم

اوهوم.

مهم نیست کجام
یا چیکار می کنم، همه ش
از صمیم قلبمه .



پات زخمیه. چطور
می تونستم همونجوری
وایسم و آشپزی کردنتو
نگاه کنم؟



نیازی نیست نگاه
کنی خو.

پام خوبه.



خیلی خب...



من باید شام
درست کنم، پس ازم
دور شو.

اون همیشه په بحث
راه می اندازه!



هیچوقت په
احساسات من گوش
نمی کنه و همه چیو پر اساس
استاندارد هاش،
می سنجه!

دیروز چه مرگش
بود؟ اون گفت که حالش
از شخصیتم بهم می
خوره.



فک کرده همه
از شخصیت خودش
خوششون میاد؟

ایشششش،
به هر حال که باید
بهش عادت کنم.

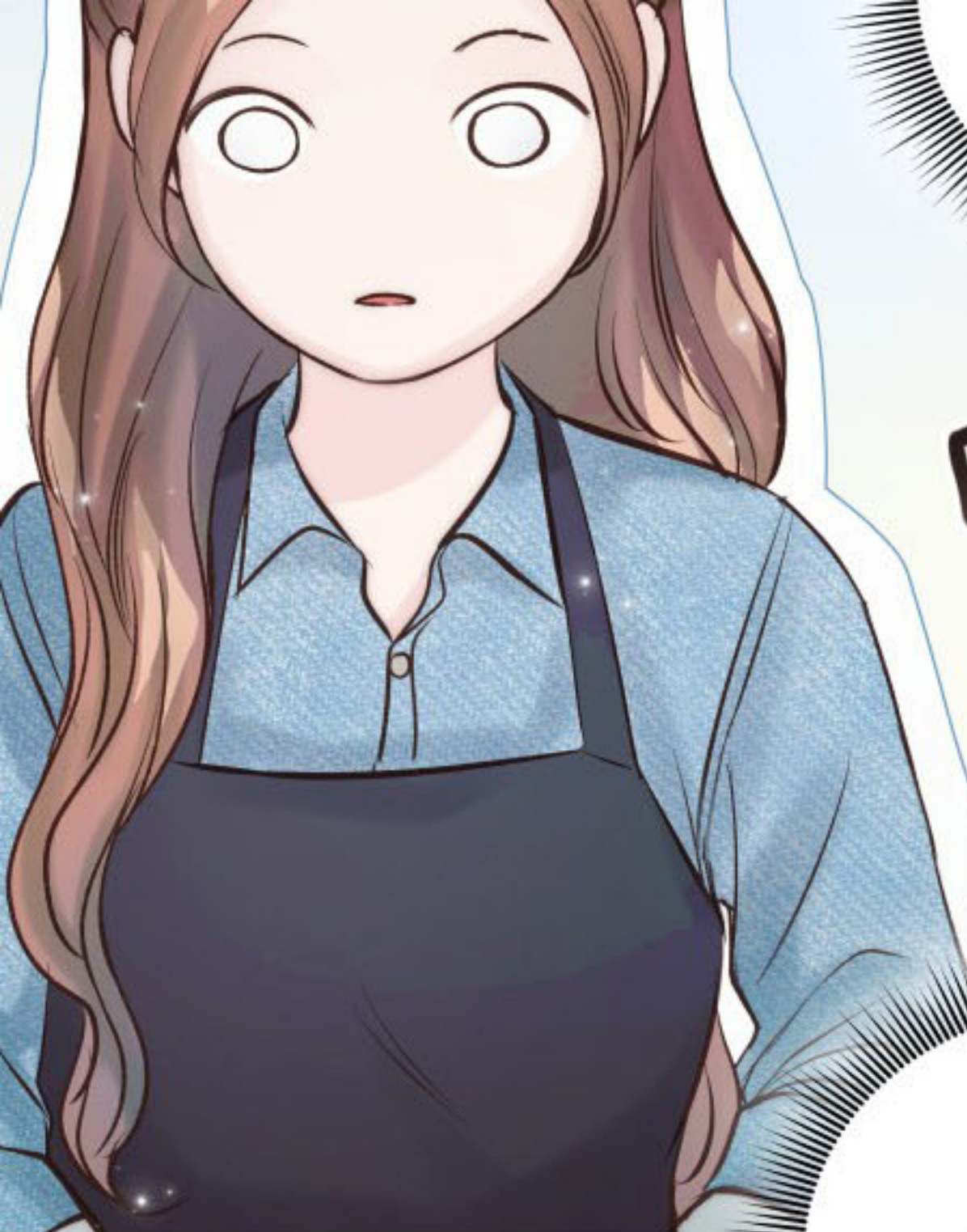


هرچی هم که
بشه، ما بازم نسبت به
پرداشت های خودمون
همه چیو می سنچیم.

متاسفم.







متاسفم؟

멍...

نکنه دچار
سو تفاهم شدم؟

من کنترلمو
از دست دادم.





برای همین
باهات تند برخورد
کردم. بابتش عذر
می خواهم.



مُخداپی؟! اون
الان از من معذرت
مُخواهی کرد؟؟

— 멍

گفتم که واقعاً
متاسفم.

لطفاً آشپزی
کردنو تموم کن و
با من بیا خونه.



پس موضوع
این بود.

تو فقط بخاطر اینکه
منو راضی کنی ببری خونه،
معذرت خواهی کردی،
درست نمی گم؟



نه... منظورم اون
نبود. فقط دوست ندارم
تو از این کارا بکنی.



پوکر: ای جان:((((

خب منم دوست
ندارم تو اینکارا رو
بکنی، سونبه.

اگه می خوای،
خودت تنها برو
خونه.



عمرأ بیام!



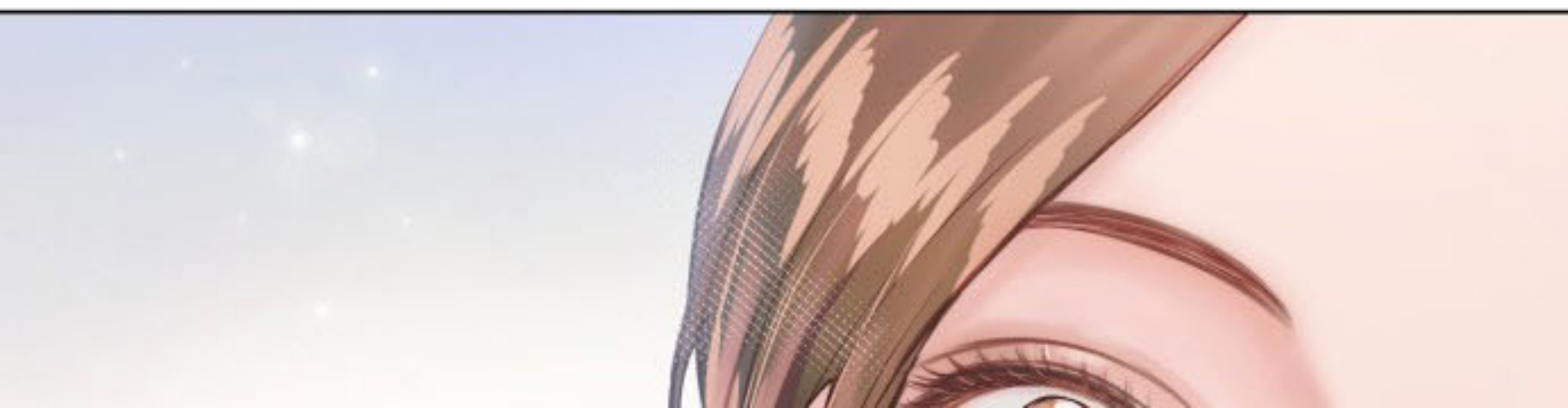
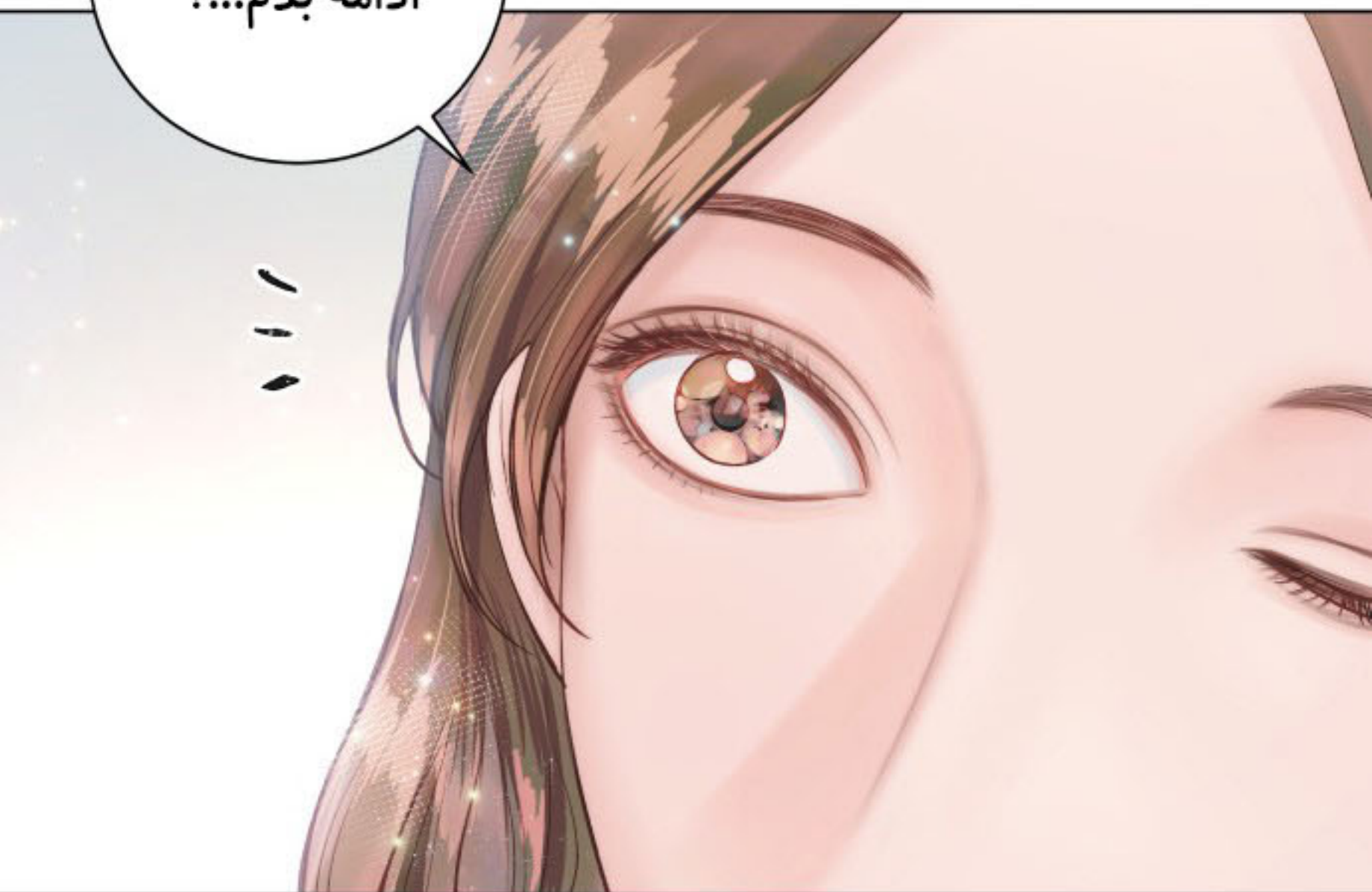


바바직

اگه همینجوری
ادامه بدی...

چی رو
ادامه بدم...؟

...







오라!

?!

وايسا... وايسا.



سنگل چي؟!

شش!

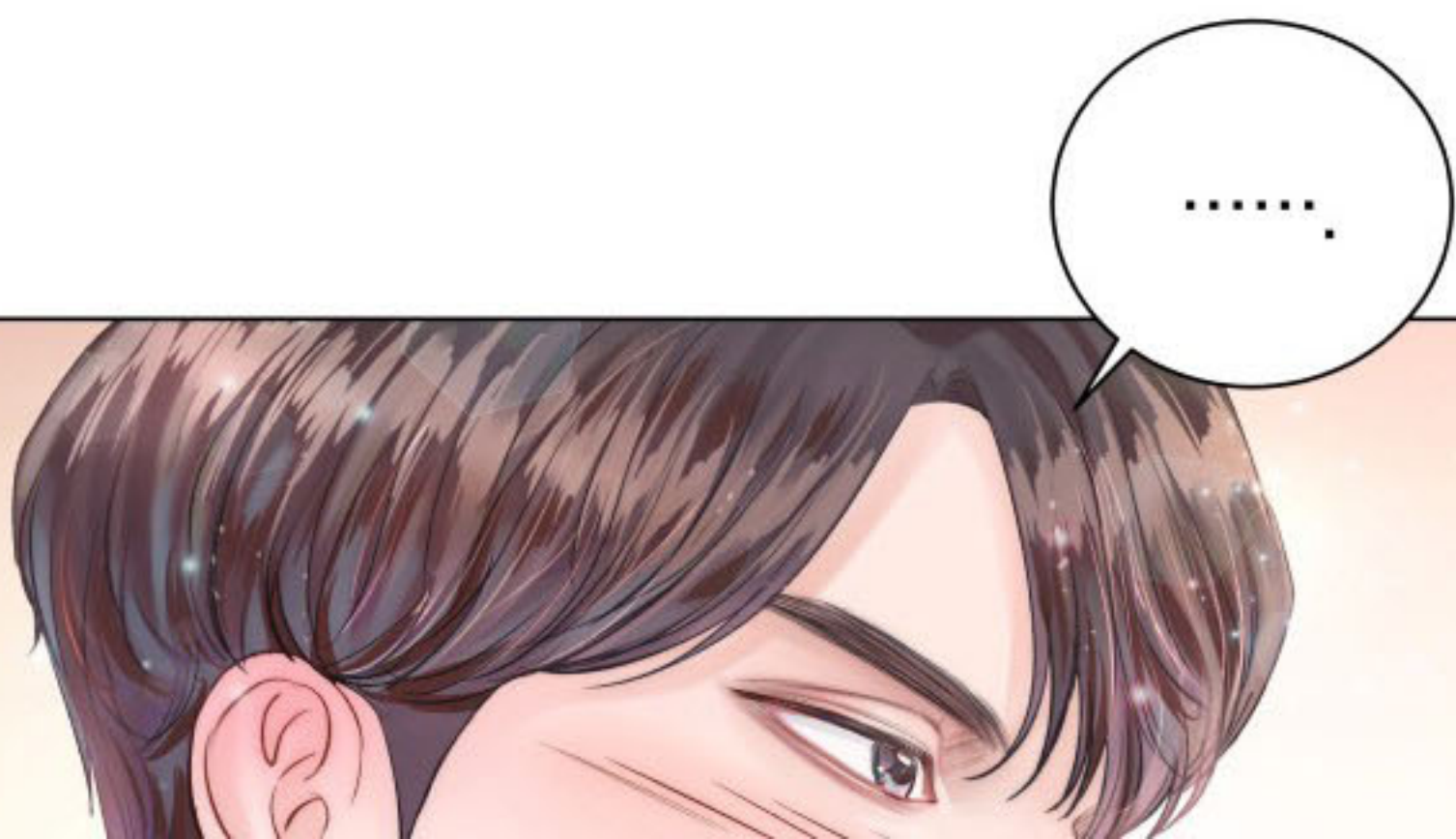


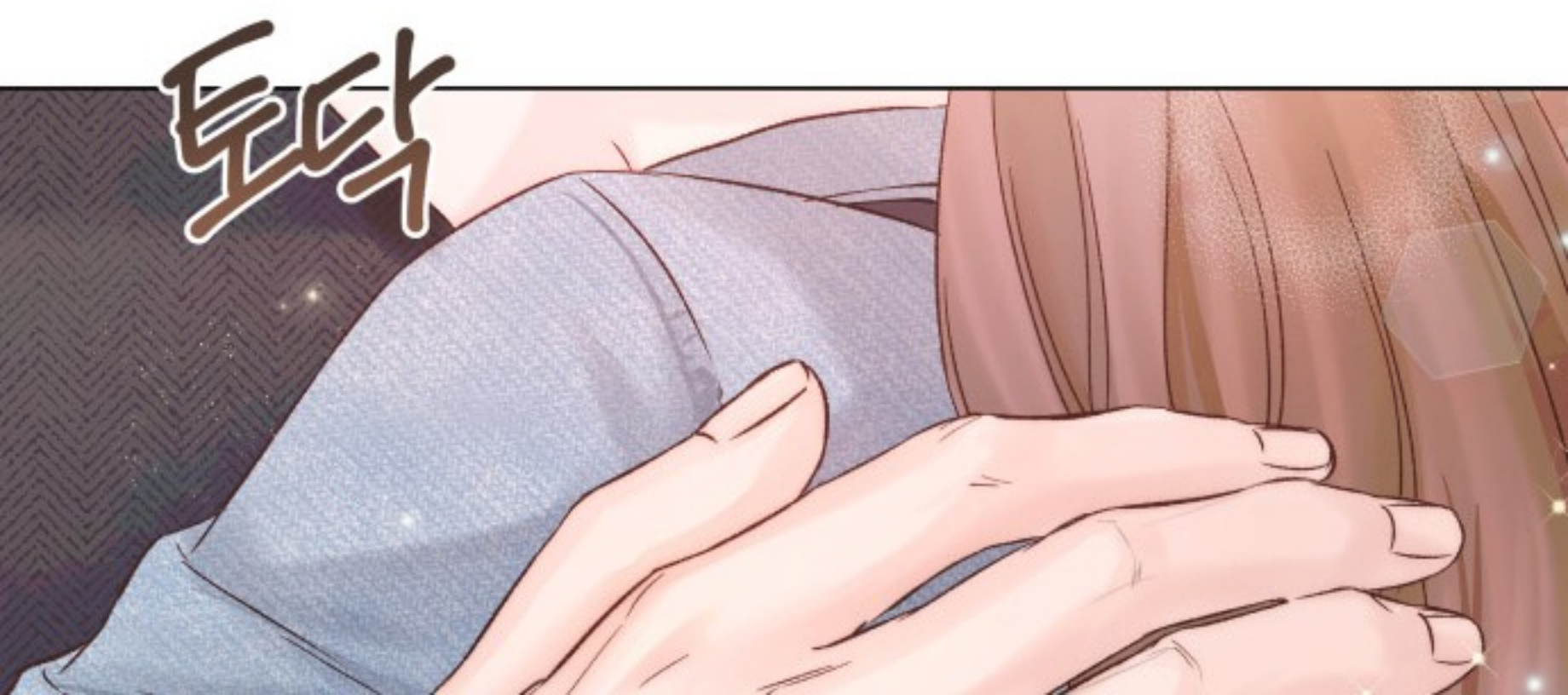


مامانت همین الان
از اینجا رد شد.



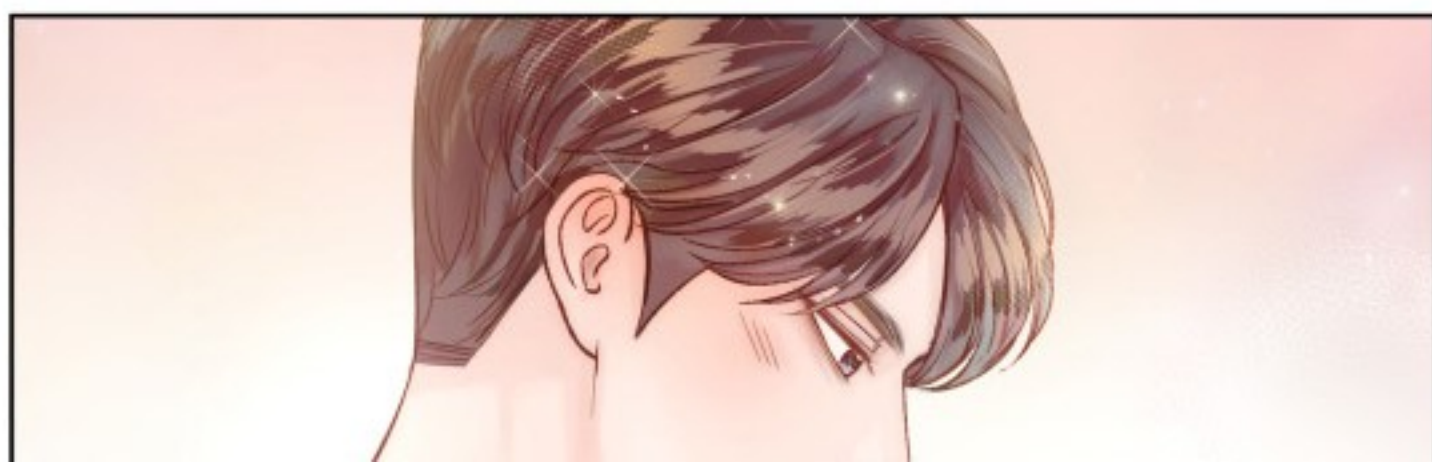
من گفتم که یه
بحث بینمون پیش اومد
پس بیا جوری رفتار کنیم
که انگار دیگه همه چی
حل شده.







툼닥







반드시
해피엔딩♡

각색 불사 그림 재림
원작 플아다





می تونی
آشپزی کنی؟

البته که
می تونم. من همه
چیو بلام.





اگه ایرادی
نداره، لطفاً از
اینجا دور شو.





مُحیلی لعیاره...!

من برای ازدواجم
یاد گرفتم چطور
آشپزی کنم.

تو چی یاد گرفتی،
سونبه؟



شاید هیچی جز
بی ادبی یاد نگرفتی،
درسته؟

می دونستی من
تا یه هفته بعد از
عروسیمون صبحونه
آماده می کردم؟



فک می کردم
ممکنه با هم چیزی
نخوریم.





برای همین
قاشق و چاستیک های
خودمو نمی داشتم
رو میز.

ولی با اینحال تو
یه بار هم صبحونه
نخوردی.



من فکر می کردم

غذای روی میز
مال توئه.



همونطور که
گفتی، فقط یه قاشق
و چاپستیک رو میز
بود.

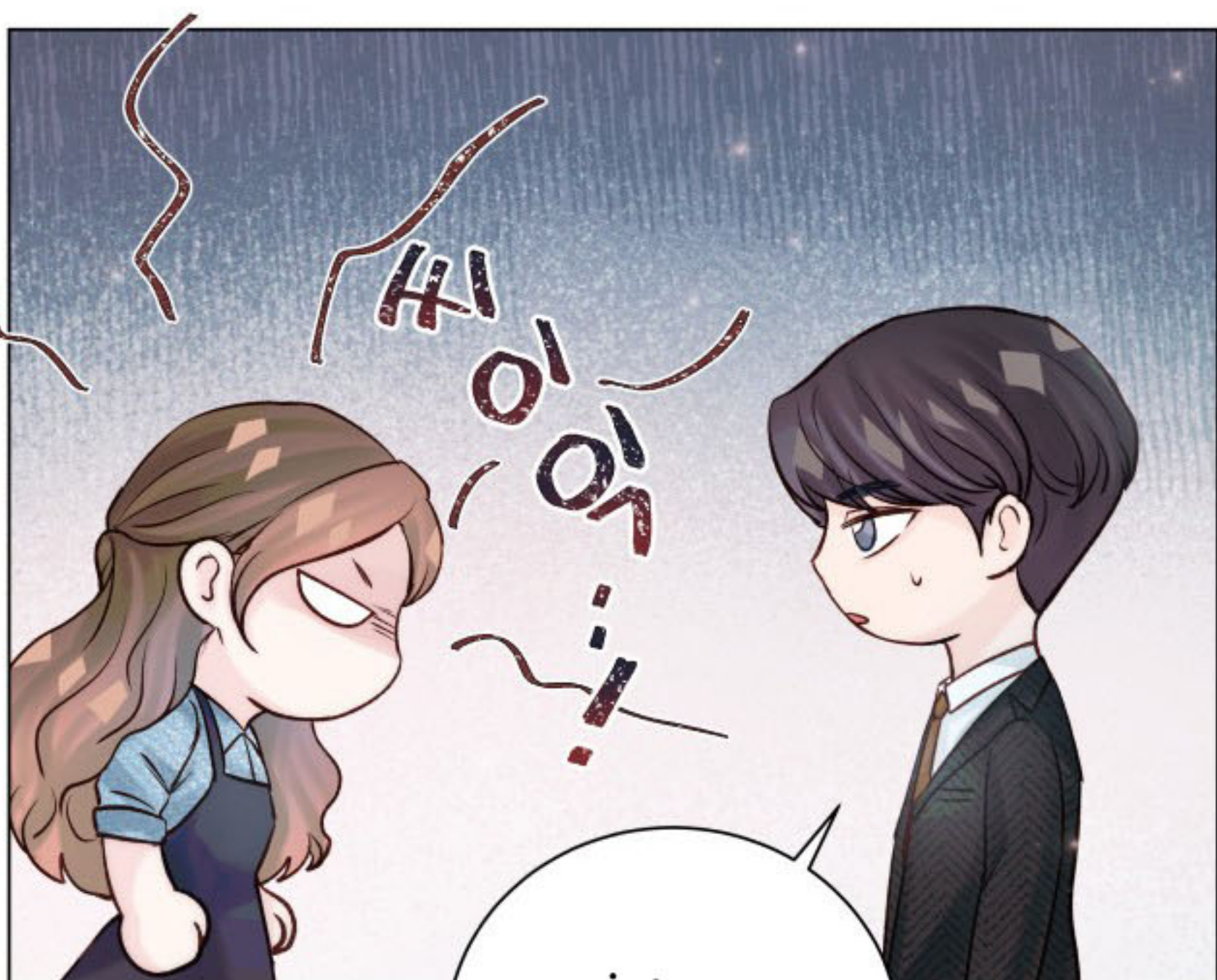


گفتم که
بشین و بنور!

هه

سرم اینجوری
داد زدی؟

یا خیلی آروم
و زمزمه وار بهم
گفتیش؟



می دونم...
می دونم. متاسفم.

از این به بعد
هر روز صبح صبحونه
می خورم، باشه؟

چی؟

منظورت اینکه هر
روز صبح باید پاشم برات
غذا درست کنم؟



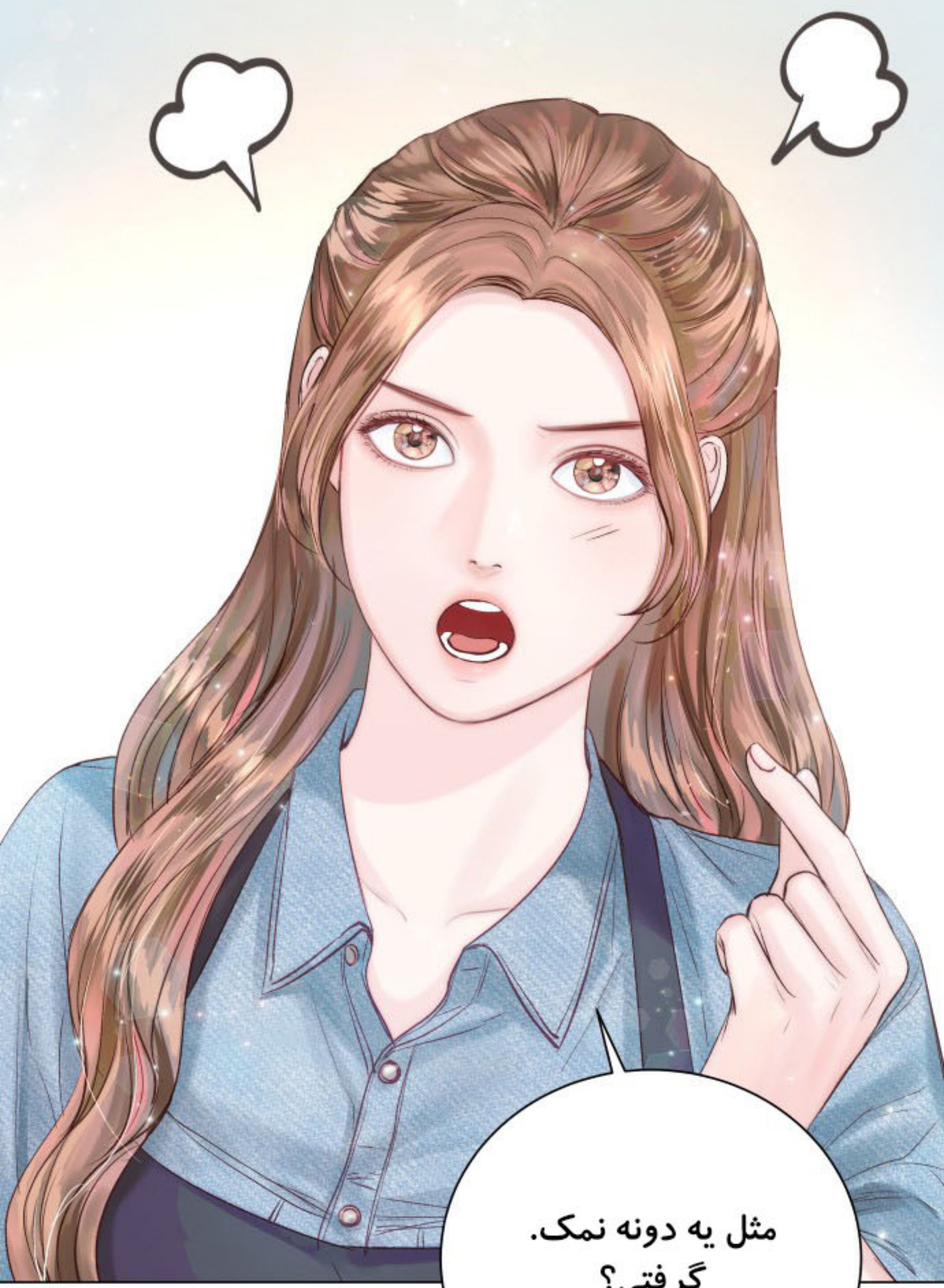
خودت یهو بحث
اینو کشیدی وسط.

تو واقعاً هیچی راجع
به دخترا نمی دونی، سونبه.
بگو حتی یه چسه .

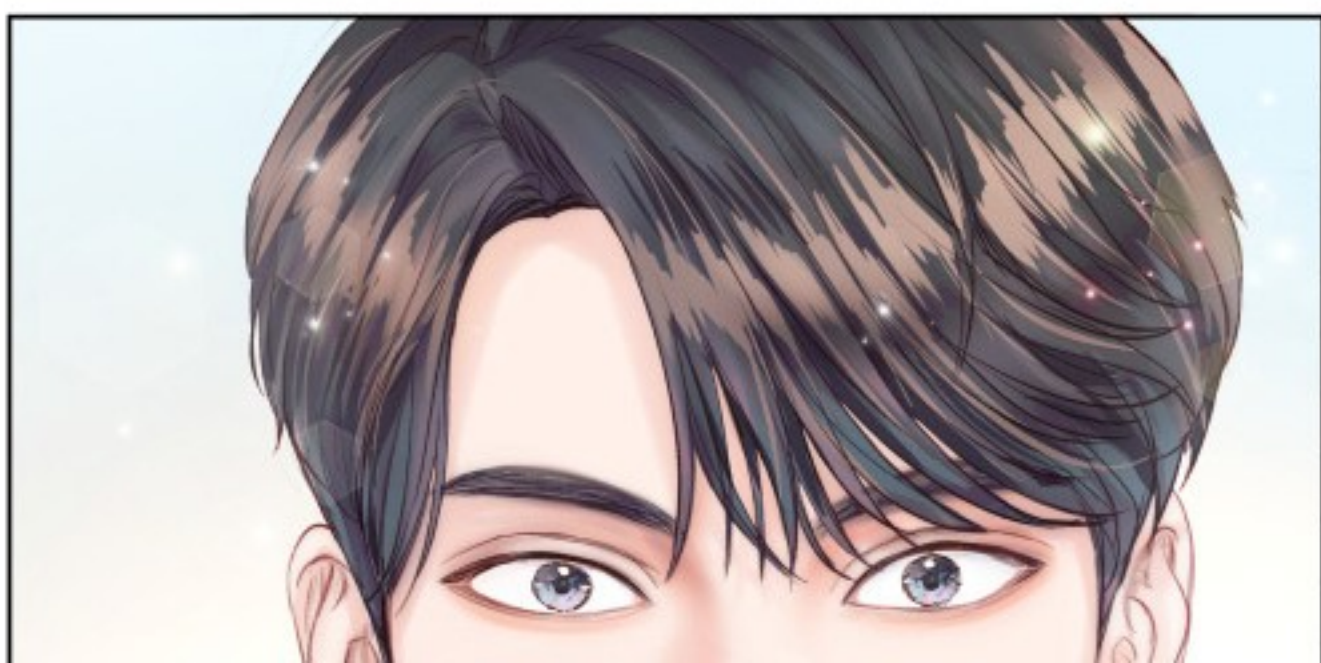
적!

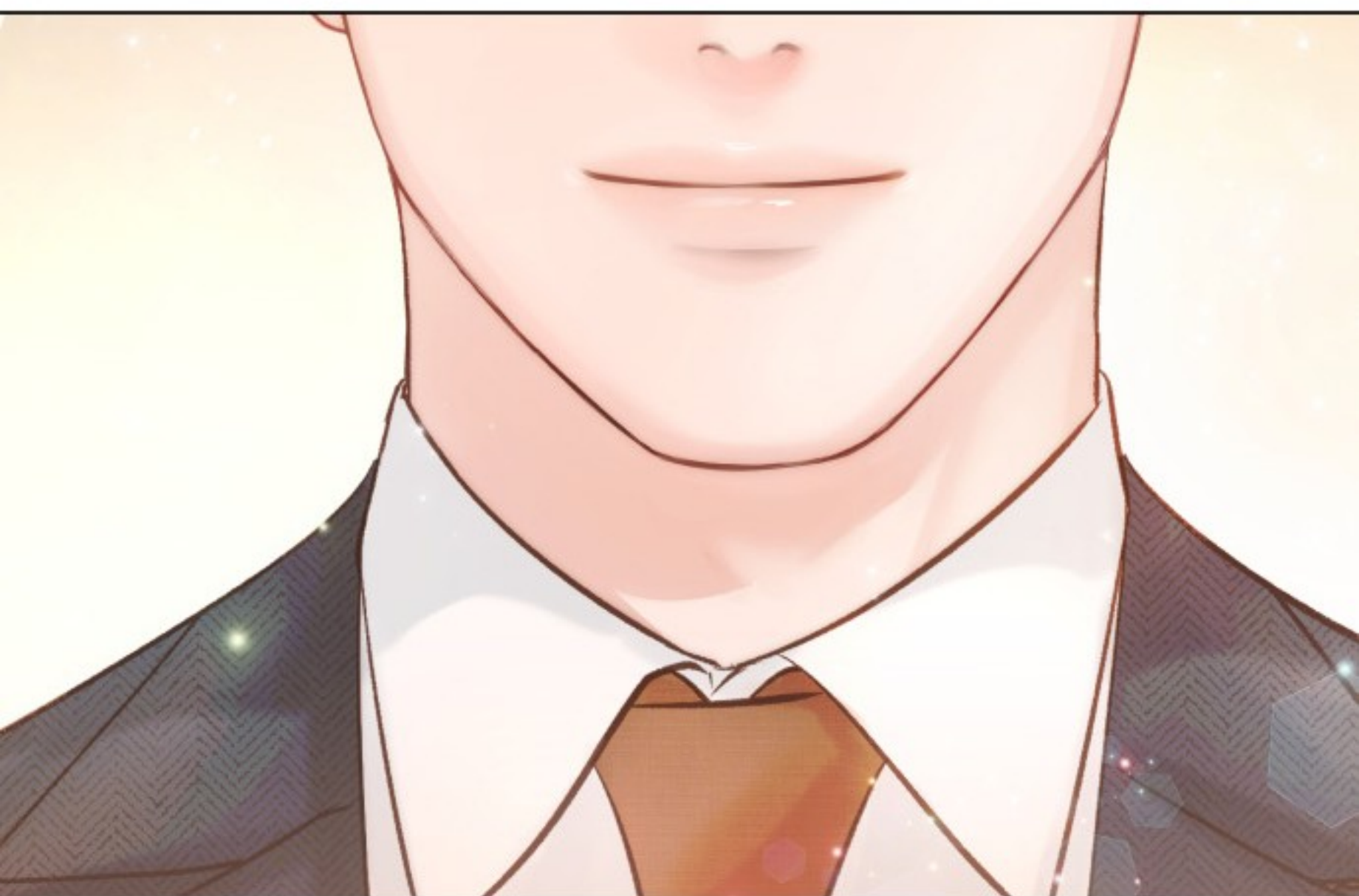


به دل نگیریا.
فقط ی ذره ست،
اوکی؟



مثل یه دونه نمک.
گرفتی؟

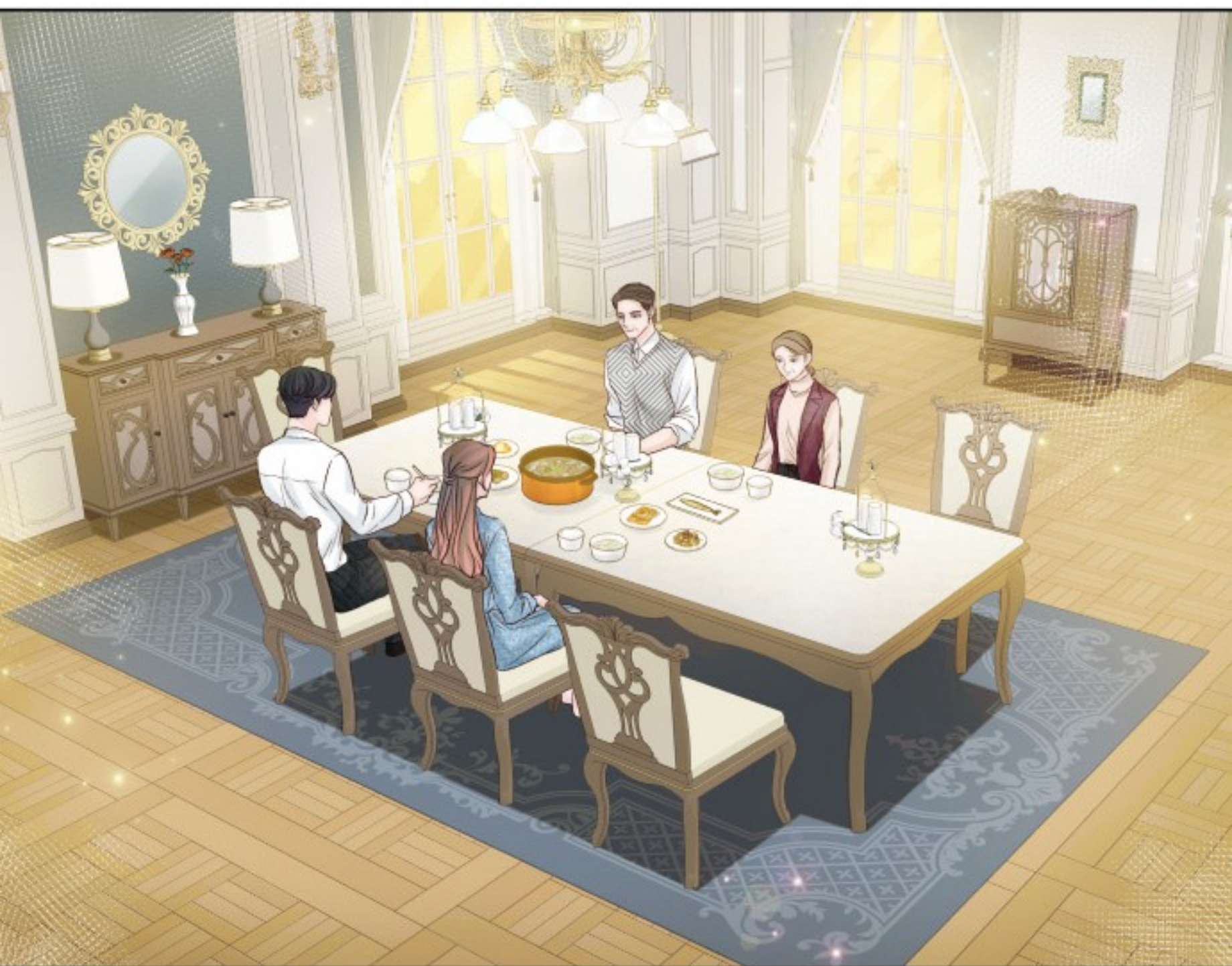




اوکی. گرفتم.



مثل یه دونه نمک.



اینم از سوپ
چغندر و گوشت.



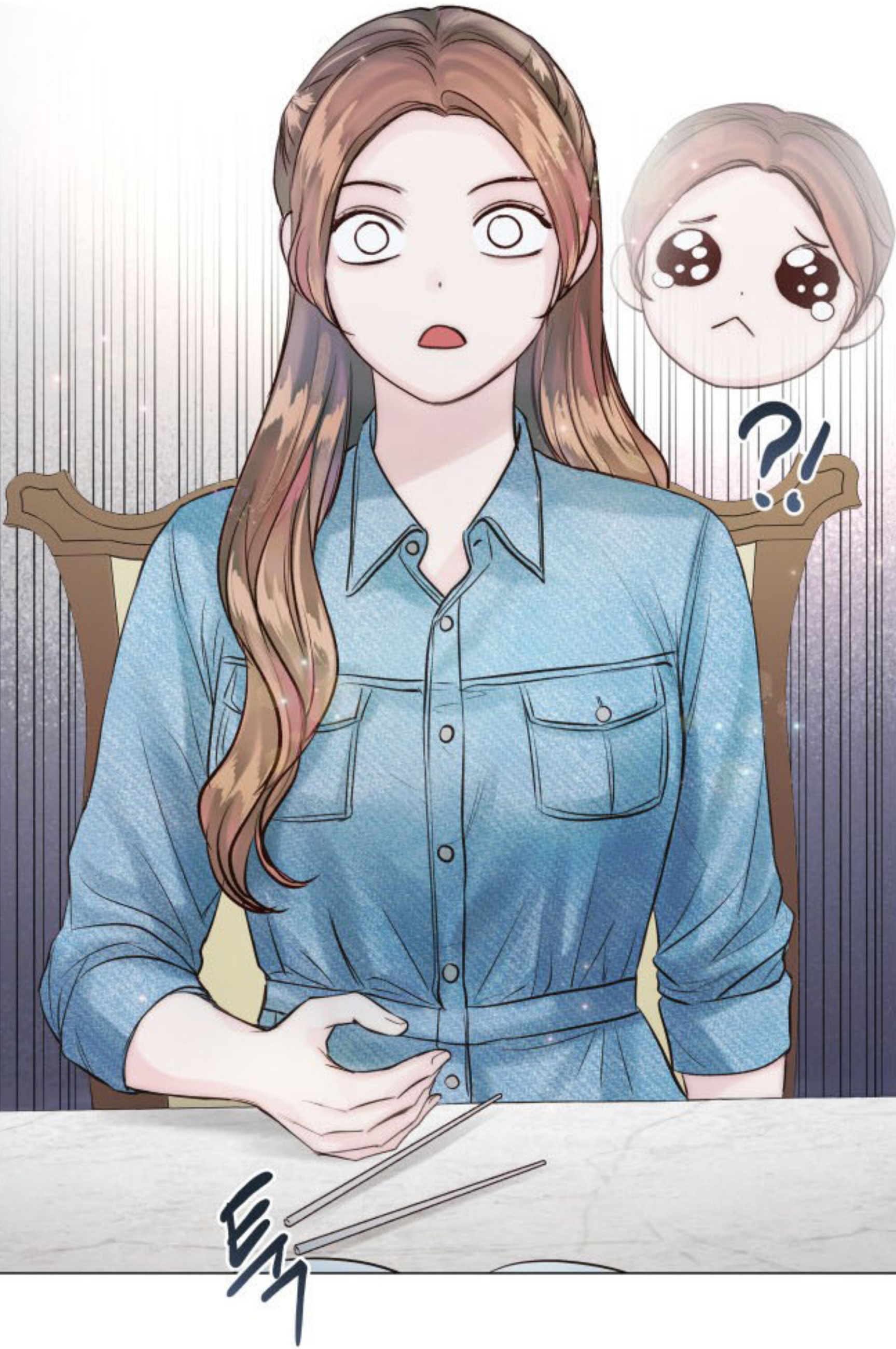
این غذای
مورد علاقه منه.
نمی‌دونم شماها هم
دوستش دارید یا نه.

سون جه، تو این
سوپو دوست نداری،
درسته؟



درسته.

گفتی چون
چغندر بهت نمی سازه،
دوسش نداری .



حداقل باید
یه اشاره ای
می کردم بهم.

وقتی داشتم
آشپزی می کردم
هیچی نگفت.



آه، واقعاً...



تو ازم عصبانی
بودی برای همین

چیژی نگفتی،
مگه نه؟

کاری کردی که
یه همسر اسکول پنظر
پرسم که حتی غذای مورد
علاقه شوهرش رو هم
نمی دونه؟

ایه

ایه

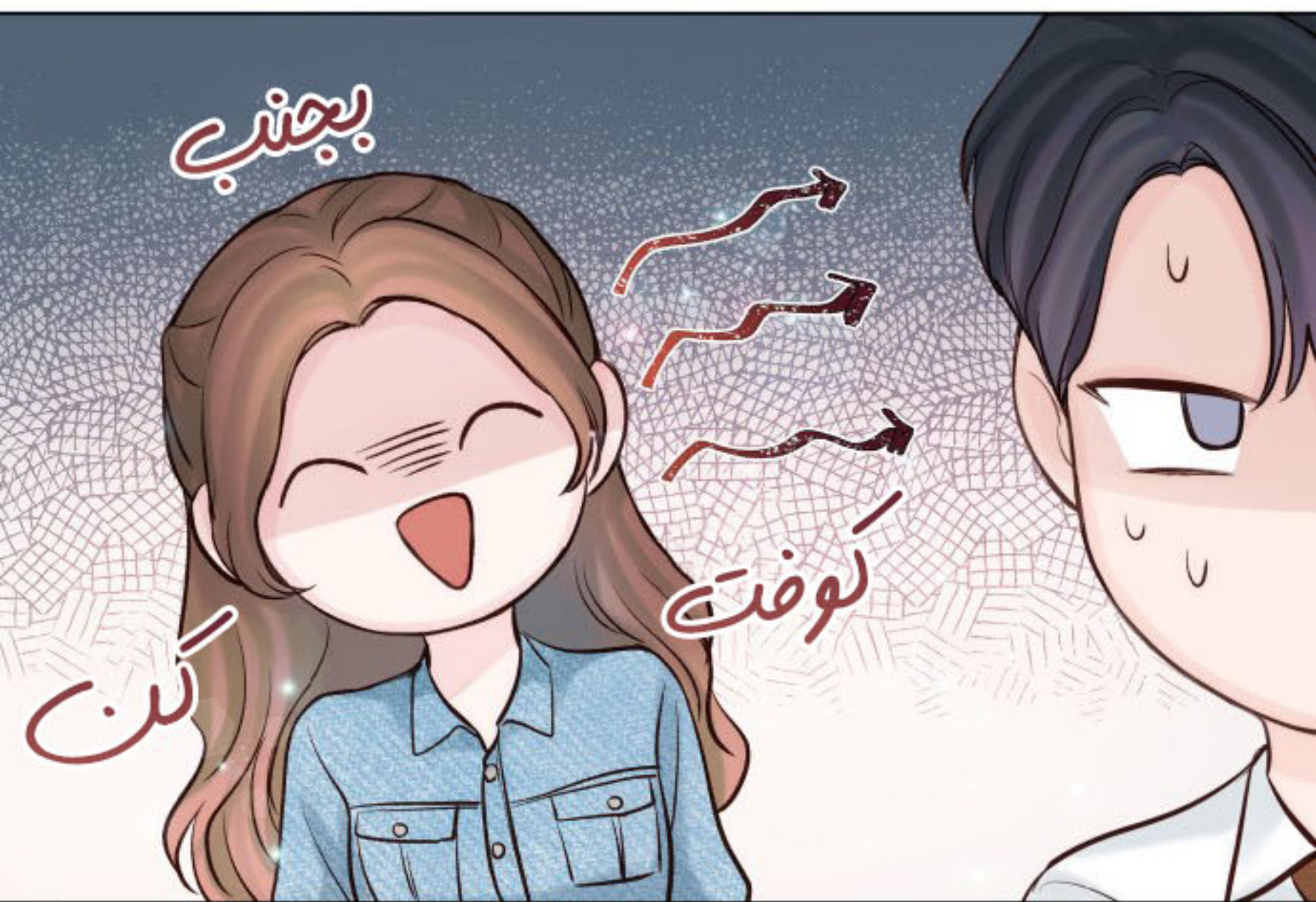


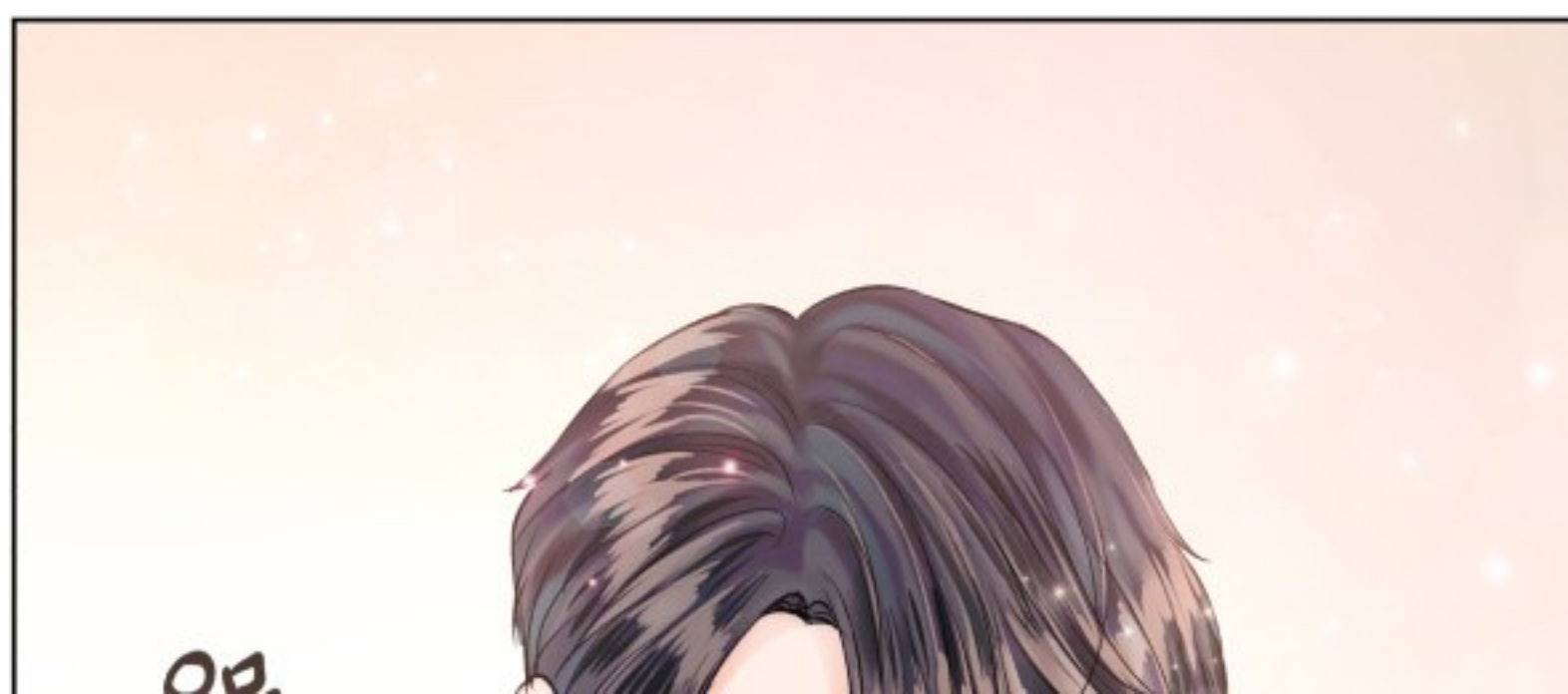
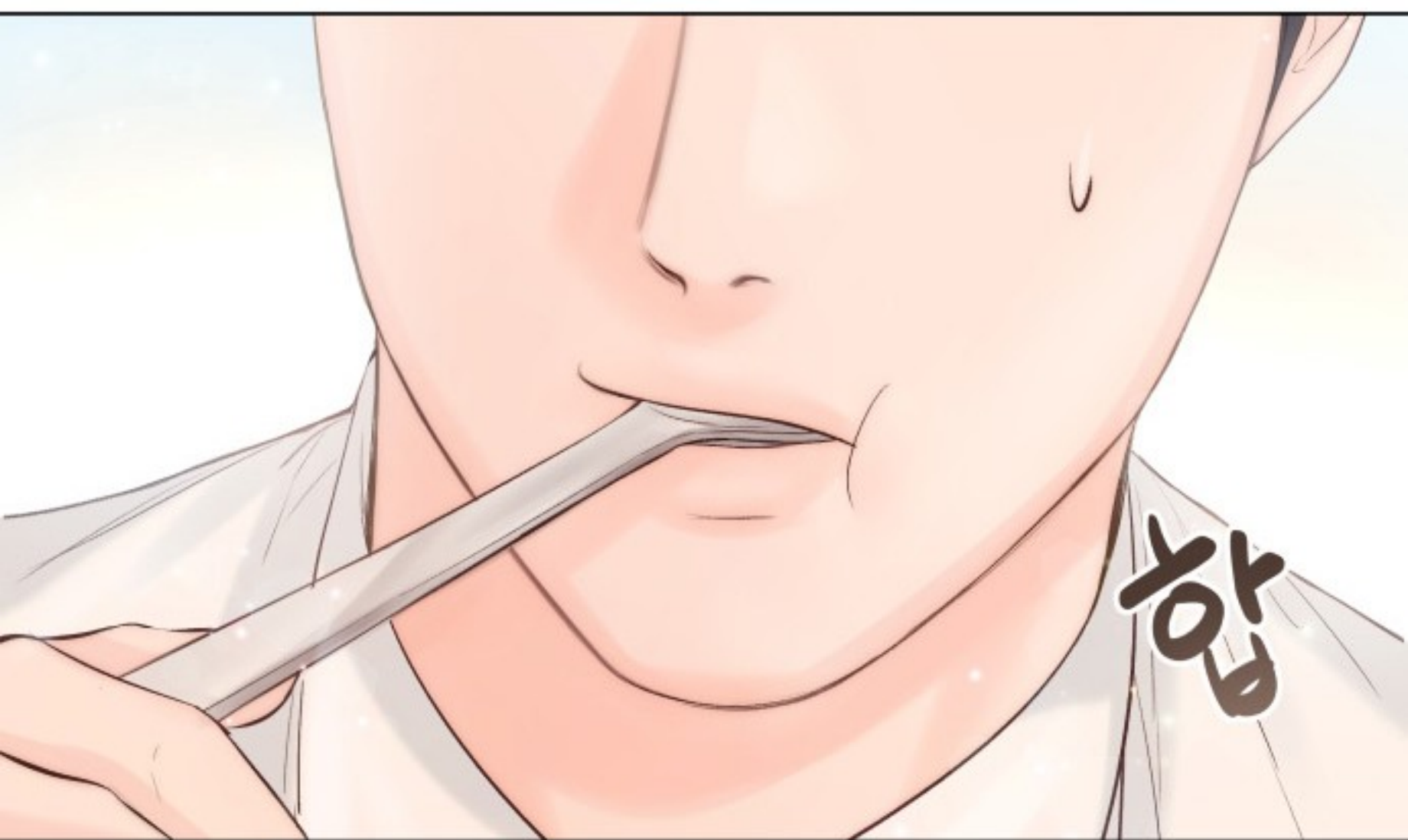
...من واقعاً
دوستش دارم.





الان ديگه
واقعاً عاشقشم







오..음

سوپ خوشمزه ایه،
عسلم.

بازم می خوام؟

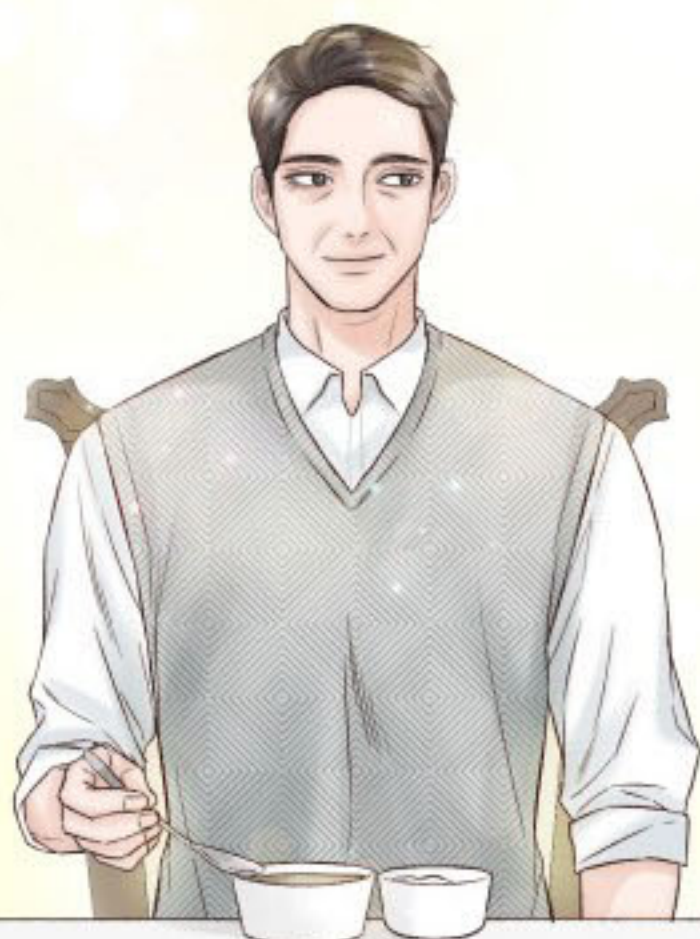


방긋



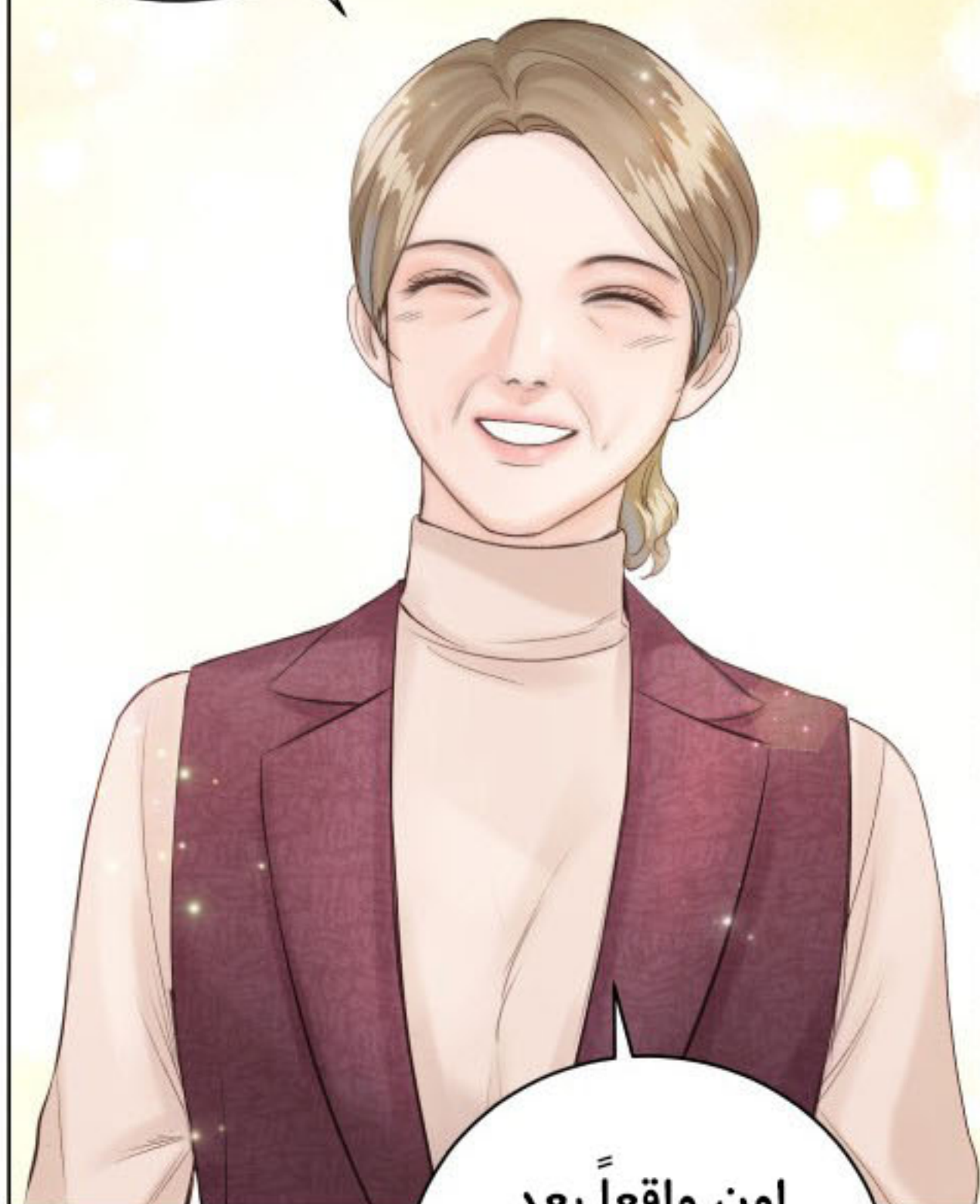
نه. فکر کنم
کافیه...

چی؟ باز هم
می‌خواهی؟



اوه خدا جون.

سون جه رو ببين.
داره چغندر رو
می جوئه.

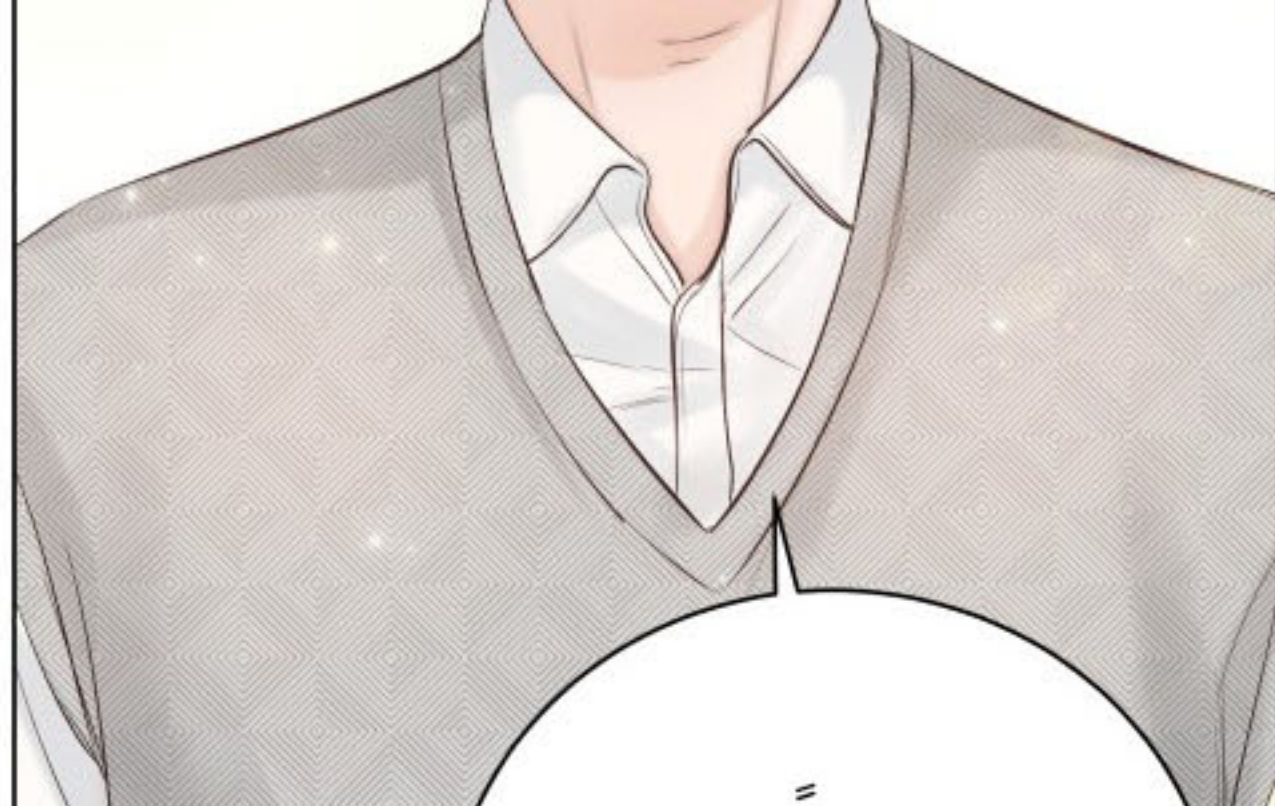


اون واقعاً بعد
از ازدواجش شده
یکی دیگه.

اصلاً انتظار
همچین تغییری رو
نداشتم.

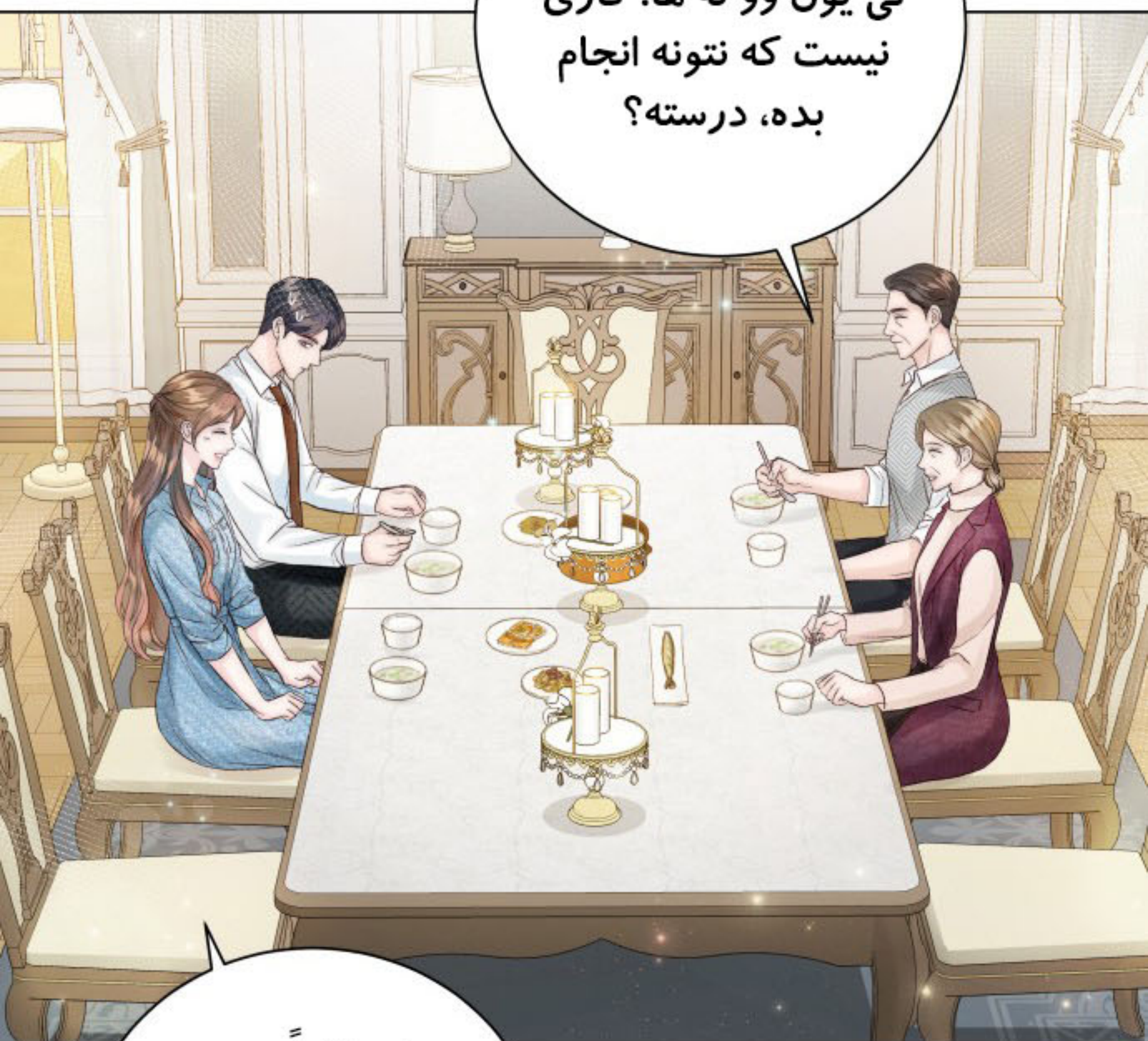
عالیه که
از چغندر خوش
میداد.



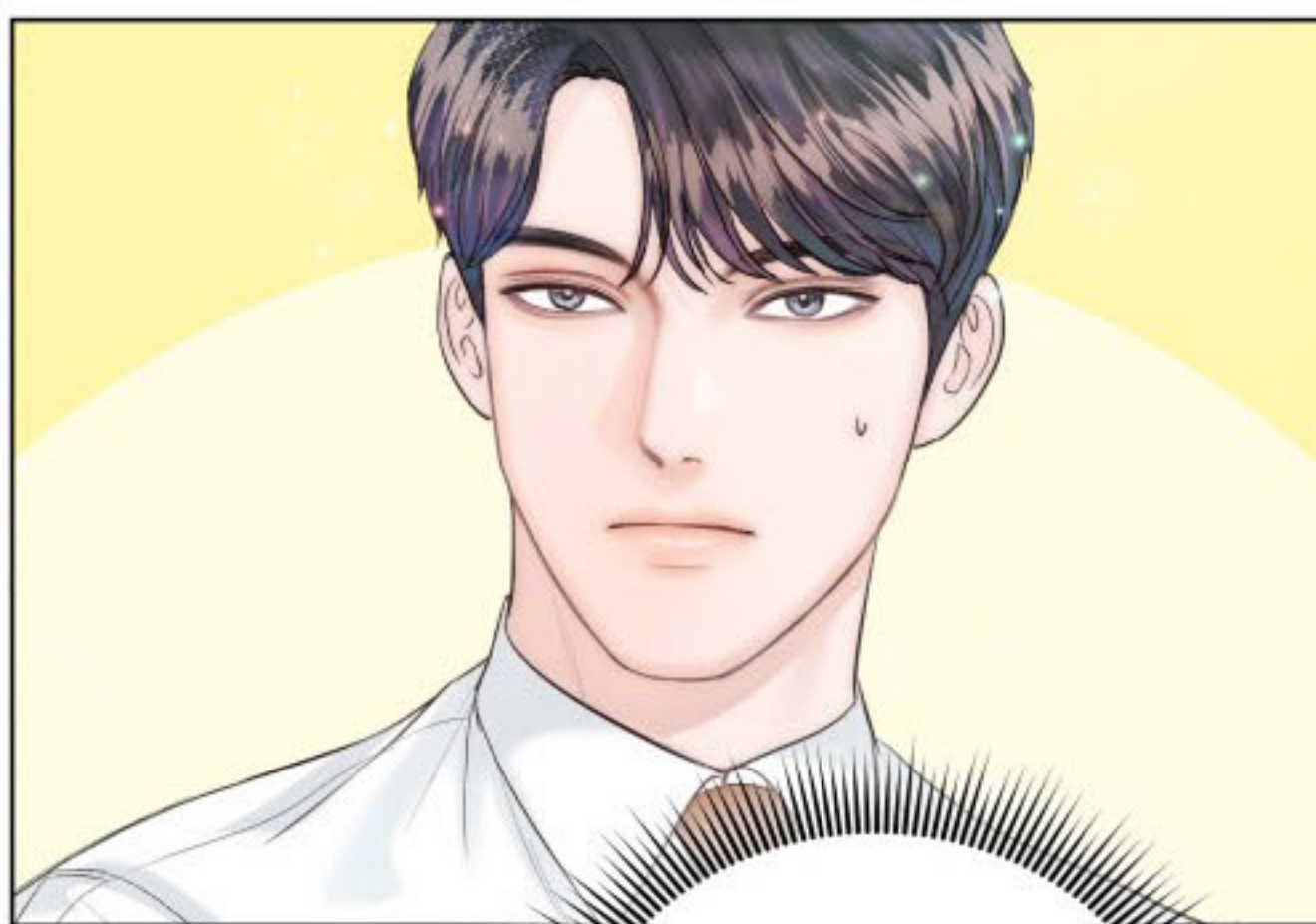


من واقعاً تحت
تاثیر دست پخت
عروسم قرار گرفتم.

آره، این
لی یون ووئه ها. کاری
نیست که نتونه انجام
بده، درسته؟



نه واقعاً. من
فقط می دونم که
چطوری این سوپو باید
درست کنم.



رفتارش یه
چورایی شبیه...





...پہ روزی، ما





باهم تو فونه
غذا می خوریم.









하하하

하하

하하

원고 도움 수리 또바기
승연 아노마
은지

제작 **COPIN**

An illustration of a man and a woman standing behind a light-colored wooden table. The man, on the left, has dark hair and is wearing a dark grey cardigan over a light-colored t-shirt. He is looking down at a clear glass of water on the table. The woman, on the right, has long, wavy brown hair and is wearing an orange cardigan over a white dress with a pink bow at the neckline. She is looking directly at the viewer. A speech bubble is positioned to the right of the woman, containing Persian text.

جوین شدن
تو چنل لایک و
کامنت یادت نره